سنخ شناسی آرای خاورشناسان درباره انقلاب اسلامی

دکتر میر محمد حسین هدی

انقلاب اسلامی ایران که در فوریه 1979 به رهبری داهیانه حضرت امام خمینی (قدس سره) پیروز شد، یگانه انقلابی در تاریخ بشری است که به خاطر دورانساز بودن و نیز همزمانی با توسعه شتابان و انفجار گونه ابزار متنوع اطلاع رسانی، در زیر ذره بینهای گوناگون ارباب تفکر، قلم و سیاست قرار گرفت و به قول نویسنده کتاب پرآوازه «اندیشه جدید شیعه در سیاست و دولت »، آثار تحقیقی پیرامون انقلاب اسلامی به صورت «سیل آسا» جهان را فرا گرفت.

از جمله گروههای متعدد پژوهشگر در علوم انسانی، خاورشناسان، بویژه اسلام شناسان، ایران شناسان، عرب شناسان و ترک شناسان، برجسته ترین مجموعه را تشکیل می دهند که از زمان بروز آثار پیروزی انقلاب اسلامی به تحقیق، تحلیل، تفسیر و مشاهده تطبیقی پیرامون فلسفه، رهبری، علل ظهور، عوامل پیروزی، روند تکامل، دستاوردها و آینده آن پرداخته اند. اکثریت قریب باتفاق آنان اعتراف کرده اند که از ظهور و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، مانند کلیه نهادها و مراکز مطالعات سیاسی، فرهنگی، جامعه شناسی، نظامی و اطلاعاتی مهم جهانی «شگفت زده » و «غافلگیر» شده اند. این «اعتراف » در رابطه با خاورشناسان دو نتیجه را به بار آورده است:

الف) خاورشناسان نامداری نظیر ماکسیم رودینسون (Maxim Rodinson) در کتاب «جاذبه های اسلام » خود روشهای علمی متداول و سنتی شرق شناسی، بویژه اسلام شناسی را مورد نقد جدی و ارزیابی مجدد قرار داد و برخی دیگر نیز زمزمه هایی مبنی بر تجدید نظر کلی در روشها و شیوه های کاری مستشرقان آغاز کردند.

ب) برخی دیگر نسبت به شناخت علمی ابعاد گوناگون بارز و مستتر انقلاب اسلامی ابراز تردید نمودند، زیرا آنچه که بدست آوردند، بیشتر پیشداوریهای غیر منطبق با واقعیتهای عینی انقلاب اسلامی و الزاما دینامیزم و روند تکاملی آینده اسلام و نقش مسلمانان در سیاست جهان بود.

بنا بر این، مطالعه نسبی سنخ شناسی آرای مهمترین چهره های خاورشناسی که طی 19 سال ازحیات پر جاذبه انقلاب اسلامی بیان شده اند، شاخصهای کارآمدی را از ناتوانیها و بیراهه رفتنهای خاورشناسان در عرصه مشکل گذار شناخت انقلاب اسلامی و بررسی تبعات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن بدست می دهند.

آنچه در مجموعه این آرا به عنوان «مخرج مشترک » مشخص می شود، برخورد احساساتی و اغلب معاندانه ای است که با لعابی از اصطلاحات باصطلاح علمی با انقلاب اسلامی صورت گرفته و توجیهی جز نا آشنایی، کم اطلاعی، بد اطلاعی و داوریهای برخاسته از تداوم بیهوده کج اندیشی نسبت به کل اسلام و هر چه «اسلامی » است، ندارد.

اما بیان بخشی از حقایق انقلاب اسلامی که بین دو قطب کمترین و بیشترین مقدار در این آرا در نوسان است، خود مظهر این امیدواری است که با گذشت زمان، فرونشستن التهابات واکنشی، اتخاذ روشهای جدید و دقیق پژوهشهای علمی (چنان که برخی از بزرگان خاورشناسی برای شناخت اسلام به عنوان دین، فرهنگ و سیاست پیشنهاد کرده اند) و بالاخره آشنایی بدون حب و بغض ارباب تحقیق و تفحص با زمینه سازیهای انقلاب اسلامی برای خلاقیتهای فرهنگی، جاذبه های حیات اجتماعی و مشکل گشایی های سیاسی، حقایق این پدیده پویا و جهان شمول، بهتر و بیشتر شناخته خواهد شد و دوران نامطمئن پیشداوریهای ذهنگرایانه، احساساتی و عجولانه در این زمینه پایان خواهد یافت.

در سنخ شناسی آرای خاورشناسان درباره انقلاب اسلامی، اگر از سنخ «برخورد کاملا معاندانه » و سنخ «ذهنی گرایی اشتباه آمیز بر پایه مقایسه با انقلابهای فرانسه، روسیه، کوبا و غیره » به خاطر نادرست بودن آنها بگذریم، سنخ «انقلاب اسلامی به عنوان یک انقلاب فرهنگی جامع علیه ارزشهای مادی گرایانه حاکم بر غرب » قابل تامل است، ولی سنخ چهارم مجموعه جالبی را به میان می آورد که آمیخته ای از اعترافات محتاطانه و ستایش ضمنی از انقلاب اسلامی است. در این سلسله اعترافات، انقلاب اسلامی به عنوان یگانه انقلاب موفق بر پایه تعلیم دینی بویژه تعالیم اسلامی معرفی شده است. چنانکه خواهیم خواند، انقلاب اسلامی، با ضمانت مهمترین انقلاب در قرن بیستم، انقلاب وحدت بخش برای امت اسلام، آغازگر دوران جدید رنسانس اسلامی، آغازگر احیای تفکر دینی، دارای تاثیر جهانی و متبلور کننده فلسفه سیاسی اسلام در تاسیس و استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران توصیف شده است.

پروفسور دکتر برنارد لوئیس، سرشناسترین خاورشناس انگلیسی - آمریکایی که آثارش به 23 زبان انگلیسی ترجمه شده است، در کتاب «زبان سیاسی اسلام » می نویسد:

«در سال 1979 در ایران سلسله حوادثی روی داد که نه تنها تغییراتی بنیادین و عمیق در نظام سیاسی، بلکه در کل جامعه ایران پدید آورد و اثرگذاریهای این تحولات از مرزهای ایران نیز بسیار فراتر رفت. کسانی که چنین تحولات را رهبری نمودند، به این مجموعه از رویدادها عنوان «انقلاب » را دادند و اغلب کسانی که در بیرون قرار داشتند، علی رغم مقاومتهای اولیه، سرانجام این انقلاب را تصدیق کردند.

انقلابها به شیوه های بسیار متفاوتی خود را معرفی می کنند. هر انقلابی انتقاد خویش به گذشته و انتظارات خود از آینده را به شیوه ویژه خویش بیان می کند. انقلاب فرانسه که زمینه ایدئولوژیک آن بر جنبش روشنفکری سده هجدهم قرار داشت، آرمان خود را به صورت فرمول آزادی، مساوات و برادری بیان کرد. انقلاب روسیه با زمینه ای که از سوسیالیسم سده 19 داشت، آینده خود را به وسیله مفاهیمی مربوط به یک جامعه بدون طبقه که از طریق دیکتاتوری پرولتاریا قابل دستیابی بود، طرح نمود. انقلاب ایران خود را در چهارچوب اسلام قرار داد و این بدین مفهوم است که انقلاب ایران خود را به عنوان یک جنبش دینی، با یک رهبری دینی، با یک شیوه انتقاد از نظم کهن به زبان دینی و طرحهایی برای آینده که بر مبنای براهین دینی قرار دارند، می شناسد.

... انقلابیون مسلمان ظهور اسلام را به عنوان الگوی خویش می شناختند. آنان خود را برانگیخته شده می دانستند تا علیه کفر و ظلم مبارزه کنند و به حاکمیت برسند تا نظم واقعی اسلامی را مستقر سازند یا آن را بار دیگر ایجاد نمایند»پروفسور لوئیس که معمولا مواضعی بسیار منفی نسبت به اسلام و انقلاب اسلامی دارد، در بخش دیگر همین بحث خود در زمینه گستره جغرافیایی پذیرش پیام انقلاب اسلامی، از دلباختگی قشرهای جوان مسلمان به انقلاب اسلامی در نقاط مختلف گیتی، بویژه در جنوب شرق آسیا، غرب آفریقا و در میان ملتهای مسلمان یوگسلاوی سابق، تاکید می کند که: «انقلاب ایران در کلیه مناطق جهان اثر گذاری نیرومندی داشت که با یک فرهنگ عمومی و فرهنگ سیاسی توام بود. این فرهنگ به وسیله اسلام قابل تعریف و تبیین است ».

پروفسور لودویگ هاگه من (Prof. Dr. Ludwig Hagemann) ، استاد کرسی «علم کلام مسیحی » در دانشگاه ورتسبورگ آلمان، طی مقاله ای در شماره 21 و 22 ژوئن 1992 روزنامه کثیرالانتشار «نویه زوریخر تسایتونگ » چاپ سوئیس، ضمن تحلیل تاریخی نهضتهای اسلامی سده های 19 و 20، سه اصل احیای تفکر دینی اسلامی را به عنوان رنسانس برمی شمارد:

1- اسلام باید بار دیگر با ویژگی وحدت دیانت و سیاست مطرح شود.

2- اسلام باید بار دیگر بدون استثنا کلیه بخشهای حیات انسان را در برگیرد.

3- حکومت دینی اسلامی باید بار دیگر عنصر تعیین کننده شکل دولت بود.

وی سپس درباره نقش انقلاب اسلامی در این زمینه می نویسد:

«ایجاد نظام جمهوری اسلامی در ایران توسط آیت الله خمینی برای تحقق این آرمان یگانه، مثال برازنده و روشن است. رهبران انقلاب اسلامی در ایران علی رغم اینکه شیعه هستند و شیعیان صرفا 15 درصد جمعیت مسلمانان جهان را تشکیل می دهند، هیچ گاه جای تردیدی باقی نگذاشتند که انقلاب آنان نه یک انقلاب شیعی و نه یک انقلاب ایرانی است، بلکه انقلاب امت اسلام می باشد. اصولگرایی اسلامی به طور کلی، اعم از تشیع و تسنن، یک حرکت وحدت امت اسلامی است ».

پروفسور هاگه من در مورد پیوند امام و امت می نویسد: « توده های عظیم مردم ایران لقب عالی امام را به مسیحا نفسی دادند که رهبر آینده آنان هنوز در حال تبعید در فرانسه بسر می برد».

پروفسور گوتفرید شایبر (Prof. Dr. Gottfried W.Scheiber) ، خاورشناس، فیلسوف، محقق و استاد کرسی اصول الهیات مسیحی، در کتاب «پاسخهای صریح؟» که با همکاری تعدادی از دانشمندان بزرگ مسیحی در اتریش منتشر شده است، درباره نفوذ انقلاب اسلامی در میان جوانان مسلمان عرب می نویسد:

«واکنشهای اعراب در قبال انقلاب اسلامی ایران در سال 1979 در دو جلوه شناسایی و تایید آن صورت گرفت. برای آنان از سویی انقلاب اسلامی به عنوان پیش درآمدی برای تحقق اندیشه یک نظام سیاسی آرمانی امت اسلام بود و از سویی دیگر، اقدامی سیاسی جهت بهره برداری برای اتحاد اسلامی (پان اسلامیسم) بود. در همان سال 1979، «انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه قاهره » در رساله ای تحت عنوان «درسهایی از ایران »، هدف خویش را چنین تعریف کرده بودند; این انقلاب برای ما سزاوار مطالعه عمیق است تا از آن درس بگیریم، انگیزه ها را پدید آوریم و از پرداختن به آن سود ببریم ».

دکتر شرایبر سپس با تحلیل بیشتر متن رساله مذکور تاکید می کند که «دانشجویان جدایی دولت و دین یعنی سکولاریسم را «یک خطای وارداتی » نامیدند و در عوض، از نظام دینی جانبداری کردند. نتیجه گیری عملی که می توان از مطالب این رساله گرفت، برای مسلمانان اهل تسنن شگفت انگیز بود، زیرا دانشجویان مصری از نقش رهبری سیاسی علمای دینی طرفداری کردند وبدین منوال، الگوی قانون اساسی ایران را که «ولایت فقیه » بود، پذیرفتند»

پروفسور دکتر کلاوس کینتسلر، استاد اصول الهیات مسیحی در دانشگاه اوگسبورگ آلمان، در مقاله ای که در کتاب «بنیادگرایی نوین » که توسط پنج تن از اساتید اسلام شناس، فیلسوف، جامعه شناس و حقوقدان در سال 1990 منتشر شد، می نویسد: «تحولات دراماتیکی که در ایران به وسیله انقلاب اسلامی پدید آمد، افکار عمومی جهانی را معطوف به اهمیت فوق العاده پدیده ای کرد که به عنوان بنیادگرایی، مرزهای دولت ایران و حدود گستره آیین اسلام را بسیار فراتر در نوردیده است ».

پروفسور فرانسوا توال (Prof. Francois Thual) ، استاد کرسی استراتژی در دانشگاه نظامی فرانسه، در کتاب «ژئوپولتیک شیعه » می نویسد: «پیروزی انقلاب (امام) خمینی در ایران، یکی از پر اهمیت ترین وقایع و انقلابهای نیمه دوم قرن بیستم بوده، در حقیقت، مهمترین واقعه در طول تاریخ شیعه می باشد.

پروفسور هاینتس هلم (Prof. Dr. Heinz Holm) ، اسلام شناس، ایران شناس، سامی شناس و مؤلف کتب زیادی در تاریخ شیعه، در کتاب «اسلام تشیع » منتشره سال 1994 که در آن بسیاری از تئوریهای نادرست خاورشناسان را در مورد اصل و تاریخ شیعه باطل کرده است، درباره نقش انقلاب اسلامی در معرفی مجدد تشیع می نویسد:

«پانزده سال قبل (15 سال قبل از چاپ کتابش) بدون تردید، حتی نمی شد یک اروپایی را یافت که کلمه «آیت الله » رایکبار هم شنیده باشد. با کلمه «شیعه » نیز صرفا محدودی می توانستند چیزی را آغاز کنند. برای نخستین بار، هنگامی که (حضرت امام) خمینی، انقلابی ایرانی از تبعیدگاه عراق به نوفل شاتو در حومه پاریس رحل اقامت افکند تا مبارزه علیه شاه را ادامه دهد، هر شب در صفحه تلویزیونهای ما دیده می شد و در اذهان ما موجودیت و زنده بودن شیعیان را متبادر می ساخت. تصویر شیعیان و اسلام تشیع در رسانه های غربی به گونه ای بود که انتظار می رفت.»

«فرهنگ سیاست جهان در قرن بیستم » که در سال 1996 توسط عده ای از شخصیتهای علمی اروپایی در آلمان چاپ شده است، ضمن بررسی انقلابهای چین، مکزیک، روسیه و کوبا در ذیل اصطلاح «انقلاب با انگیزه دینی در قرن بیستم » چنین می نویسد:

« با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که طی آن آیت الله روح الله موسوی خمینی در سال 1979 به سلطنت شاه محمدرضا پهلوی پایان داد و دولت الهی اسلامی را مستقر ساخت، نخستین انقلاب با یک انگیزه دینی در قرن بیستم به پیروزی رسید. در سالهای دهه 80 و 90 نیروهای بنیادگرا سعی کردند دامنه انقلاب اسلامی را در چند کشور دیگر عربی نیز بگسترانند».

این فرهنگ، نقش انقلاب اسلامی را به عنوان یک انقلاب مهم با انگیزه دینی، پس از پایان مخاصمات ایدئولوژیک بین دولتهای سوسیالیستی و کاپیتالیستی در سیاست جهانی ذکر می کند.

هلموت ال مولر (Helmut L.Mدller) ، از نویسندگان برجسته اتریشی شماره 1 و ماه مه 1993 روزنامه (سالزبرگر نخریشتن)، (ذحژخح خزخح چت زحخ زس چ شدچث)، درباره انقلاب اسلامی نوشت:

«نهضت موفقیت آمیز (امام) خمینی بر ضد رژیم شاه، در ذات خود یک انقلاب فرهنگی جامع و فراگیر علیه غرب و ارزشهای آن را در برداشت. مثال ایران، مجددا نشان داد که تصورات غرب مبنی بر اینکه فرهنگهای خارج از جغرافیای اروپا و آمریکا با ماشین، تکنیک و آسمان خراش، ارزشهای غربی را نیز خواهند پذیرفت، باطل و گمراه کننده بود.

آیت الله خمینی با نوشته های خویش سنگ بنای نظری جمهوری اسلامی ایران را گذاشت. بر مبنای آن، اصل «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی » مناسبات ایران با سایر جهان را دست کم تا سال 91 /1989 که پایان مخاصمات شرق و غرب بود، برقرار ساخت. این مناسبات عالیترین هدف سیاست خارجی ایران را تشکیل می دهد».

وی در بخش دیگر مقاله خود تاکید می کند که دولت جمهوری اسلامی ایران «از سال 1979، نه تنها حیات جامعه را با قرار دادن احکام شریعت اسلامی در حیطه تحولات خویش، به سوی اسلام بازگرداند، بلکه اتحاد امت اسلام (پان اسلامیسم) را نیز در دستور کار خود قرار داد.»

این بود چند نمونه از آرای خاورشناسان، جامعه شناسان و نویسندگان غربی که از میان انبوهی، برگزیده شده بود. اگر اطاله کلام مانع نمی شد، گفتنی های زیادی از زبان و قلم آنان را باز می گفتم، ولی یکبار دیگر به این امید پافشاری می کنم که با گذشت زمان درباره انقلابی که بخش عمده جهان را تکان داده است و پیام آن هر روز رساتر می شود، عادلانه، علمی و بی طرفانه قضاوت گردد.